

روح و برداشتهای غلط دانشمندان اسلامی

ناصر رسولی پیرامی

روح چیست؟ شما وقتی آن را می‌شنوید چه تصور و برداشتی از آن دارید؟ شاید هر کدام از ما بارها در کوچه و بازار و خانه و مسجد و مدرسه شنیده ایم که می‌گویند فلانی روحش از بدن خارج شد یا روحش به ملکوت اعلی پیوست. این جملات چه مفهومی دارند؟ آیا خارج شدن روح از تن با فرهنگ قرآنی و اسلامی مطابقت دارد یا از سایر فرهنگ‌ها وارد فرهنگ اسلامی شده است؟ هم چنان که تاریخ مکتوب بشر نشان می‌دهد، بحث روح و جسم از همان ابتدا که انسان کتابت با حروف الفبا را در یونان شروع کرد وجود داشته است. افلاطون که در قرن چهارم پیش از میلاد می‌زیست بر این عقیده بود که انسان برای انجام اعمالی مانند حرکت، تفکر، تصور، بینایی و شنوایی به یک عامل غیر مادی یا متافیزیکی به نام روح نیاز دارد. او می‌گفت:

ماده و جسم نمی‌تواند دارای صفت و توان اندیشیدن، حرکت، بینایی، تصور و شنوایی باشد زیرا در این صورت سنگ و چوب نیز باید این خصوصیات را داشته باشند! پس این خصوصیات مربوط به نیرویی است که از بیرون بر ماده ملحق می‌شود.

او می‌گفت:

اگر وجود و ماهیت ما فقط از ماده بود اصلا امکان آن وجود نداشت که مثلا ما بتوانیم کوه یا دریای بزرگی را به همان اندازه واقعی در اندیشه خود مسجّم سازیم زیرا دریا و کوهی به

آن عظمت نمی تواند در جسم و تن کوچکی که ما داریم جا بگیرد!

او می گفت:

ماده دارای خاصیت شنیدن و دیدن و تصور نیست بنابراین ما باید دارای نیرویی ماورای طبیعت و ماده باشیم تا بتوانیم این اعمال را انجام دهیم.

هم چنان که کالسهک برای حرکت نیاز به اسب دارد ما نیز برای حرکت به نیرویی بیرون از ماده نیاز داریم زیرا ماده نمی تواند خود را حرکت دهد. او این نیرو را روح می نامید.

انسان از دو عنصر مادی یعنی جسم و غیر مادی یعنی روح تشکیل شده است و بخش غیر مادی یعنی روح انسان فنا ناپذیر است بنابراین وقتی که انسان می میرد روح او از تن جدا شده و به افلاک آسمان صعود می کند!! (گاتری - الفاخوری و الجبر)

اما ارسطو که شاگرد افلاطون بود نظری دیگری داشت. او معتقد بود که صفاتی که افلاطون به روح منتسب می نماید فعلیت تام و تمام استعدادهاى نهفته یا قوای ذاتی ماده فرد انسان و

کمال اول جسم طبیعی اند. یعنی روح، صفت جسم مادی انسان است. و استدلال می کرد که روحی نمی تواند از جسم و تن انسان جدا شود و زندگی جداگانه ای داشته باشد. او می گفت:

تصور اینکه روح بتواند از جسم و تن جدا شود و زندگی جداگانه ای داشته باشد همان اندازه احمقانه است که تصور کنیم که تیزی و برندگی تبر را می توانیم از ماده تبر جدا سازیم!

(لیندبرگ - ارسطو)

بعد از ظهور اسلام، دانشمندان و فیلسوفان اسلامی نیز درباره روح و جان به اظهار نظر و مطالعه پرداختند اما این اظهار نظرها و مطالعات به شدت تحت تاثیر فرهنگ یونانی قرار گرفت و

در عمل دانشمندان و متفکران اسلامی را به طرفداران نظریات افلاطون یا ارسطو مبدل کرد.

دانشمندانی مانند ابن سینا و فارابی بیشتر به فلسفه ارسطویی گراییدند (حسین نصر) ولی امام غزالی نظریه های افلاطونی را لباس اسلامی پوشاند (عبدالکریم عثمان) اما مشکل دیگری نیز

در مقابل این مطالعات قد علم کرد: اغلب مسلمانان از آیه ۸۵ سوره اسراء که می فرماید: «از تو از روح می پرسند. بگو: روح از امر و پروردگار من است و به شما علم کمی داده شده است.»

چنین برداشت می کردند که خداوند انسان را از بحث و غوررسی درباره روح منع کرده است! (عبدالکریم عثمان) بنابراین کتاب «درباره روح» نوشته ارسطو که توسط حنین ابن اسحاق در

قرون اولیه اسلامی به عربی ترجمه شد، نام «درباره نفس» بخود گرفت و در سال های بعد نیز دانشمندان اسلامی نفس و روح را یکسان گرفته و کتاب هایی درباره آن نوشتند! و این خود مشکلی

بر مشکلات مسلمانان افزود. بعد از این دوره، دیگر نفس و روح در فرهنگ اسلامی یکسان تلقی شد و این برداشت غلط هنوز هم ادامه دارد و اگر کسی بتواند آن را اصلاح نماید، خدمت

بزرگی به اسلام و فرهنگ اسلامی کرده است.

مفهوم نفس در فرهنگ قرآنی

نفس و مشتقات آن، قریب به دویست و نود مرتبه، در قرآن آورده شده، از این رو از کلمات کثیر الذکر در قرآن محسوب می‌شود. این کلمه در قرآن به معنی شخص، فرد و خود است. به عبارت دیگر این کلمه به ضمائری مانند من، تو، او، ما، شما و آنها اشاره دارد. برای مشخص شدن مفهوم و معنی نفس در قرآن، تعدادی از آیات را، که در آنها نفس یا مشتقات آن استعمال شده است می‌آوریم. خداوند در آیات ۴۸ و ۱۲۳ سوره بقره می‌فرماید: **و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا** «از روزی بترسید که هیچ کس به جای کس دیگری پاداش داده نمی‌شود». در آیه ۲۸۱ همان سوره می‌فرماید: **و اتقوا یوما ترجعون فیہ الی اللہ ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون** «از روزی بترسید که در آن روز به سوی خدا بر می‌گردید و هر کسی هر آنچه کسب کرده، کامل به او داده می‌شود و بر هیچ کس ظلم و ستم نمی‌شود». همین مضمون در آیات ۲۵، ۳۰، ۱۶۱ سوره آل عمران تکرار شده است. در آیه ۱۴۵ سوره آل عمران می‌فرماید: **و ما کان لنفس ان تموت الا بإذن اللہ** «هیچ نفس و شخصی بدون فرمان و اجازه خداوند نمی‌میرد». در آیات ۱۸۵ آل عمران، ۵۷ عنکبوت و ۳۵ انبیا می‌فرماید: «همه افراد در معرض مرگ هستند و طعم مرگ را می‌چشند.» و در آیه ۴۵ سوره مائده حکمی را که بر بنی اسرائیل نوشته شده است این گونه بیان می‌کند: «... و بر بنی اسرائیل نوشتیم که در مقابل نفس (فرد)، نفس (فرد) و در مقابل چشم، چشم و در مقابل بینی، بینی و... قرار دارد.» در آیه اول سوره نساء می‌فرماید: «از پروردگارتان بترسید که شما را از نفس (شخصیت، شیرازه و خمیره) واحدی آفرید.» و در آیه ۹۸ سوره انعام همین مفهوم تکرار می‌شود. در آیه ۱۵۴ سوره انعام می‌فرماید: «ما بر هیچ کس بیش از توانایی او باری تحمیل نمی‌کنیم.» همین مضمون در آیات ۲۸۶ بقره، ۴۲ اعراف، ۶۲ مؤمنون، ۷ طلاق تکرار می‌شوند. در آیه ۱۱۱ سوره نساء می‌فرماید: «هر کس گناه و بدی می‌کند بر خود می‌کند. در آیه ۱۰۸ سوره یونس می‌گوید: «هر کس که هدایت می‌یابد برای خود هدایت می‌یابد [فانما یهتدی لنفسه] و هر کس گمراه می‌شود برای خود گمراه می‌شود.» همین مفهوم در آیات ۹۲ نمل، ۱۲ لقمان، ۱۸ فاطر، ۴۱ زمر، ۴۶ فصلت و ۱۵ جاثیه تکرار شده است. در آیه ۴۰ و ۴۱ سوره نازعات می‌فرماید: «اما کسی که از مقام و جایگاه پروردگارش بترسد و وجود خود [و نهی النفس عن الهوی] را از هوا و هوس دور نگه دارد پس جایگاه او همان بهشت است.» و یا به پیامبر گرامی در آیه ۳ سوره شعرا می‌فرماید: «برای اینکه آنها ایمان نمی‌آورند نزدیک است تو خود را کشته و هلاک کنی.» آیه ۶ سوره کهف نیز همین مفهوم را بیان می‌کند و بالاخره حضرت یوسف علیه السلام در آیه ۵۳ سوره یوسف می‌فرماید: **وما أبرئ نفسی ان النفس لأتارة بالسوء الا...** «من خود را تبرئه نمی‌کنم. زیرا اگر رحمت و کرم خداوندی نباشد نفس و وجود آدمی قطعاً او را به بدی امر می‌کند.» اینها تعدادی از آیات است که نفس یا مشتقات آن در آنها بکار رفته است.

توجه به این آیات که شامل قریب به دویست و نود آیه می‌شود، نشان می‌دهد که منظور از نفس،

همان فرد، شخص و کس است. همان که ما آن را من، تو، ما، شما و آنها می‌گوییم. ملاحظه می‌شود که در این آیات به هیچ وجه نمی‌توان کلمه روح را به جای نفس گذاشت زیرا هیچ کس حتی آنها که روح را با نفس یکی گرفته‌اند آن را نمی‌پذیرند. اما متأسفانه به علت عدم دقت برخی از اندیشمندان و مفسران و مترجمان قرآنی و زمینه ذهنی که فلسفه افلاطونی در دیدگاه و اندیشه‌ها ایجاد کرده است بسیاری از مفسران و مترجمان در تفسیر و ترجمه آیه ۴۲ سوره زمر دچار اشتباه شده و مفهوم و معنی کلمه نفس و روح را یکسان پنداشته و این اشتباه را به آیات دیگر نیز تعمیم داده‌اند. به نحوی که در تفسیر این آیه و آیات مربوط به روح، به نتایج عجیب و غریبی رسیده‌اند که دقت در آنها بطلان این تفاسیر را نشان می‌دهد. آیه ۴۲ سوره زمر می‌فرماید: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا... «خداوند نفس (احساس وجود) را، هنگام مرگ به تمامی می‌گیرد، و آن کس که نمرده است نفس (احساس وجود) او را، در خوابش می‌گیرد. پس نفس (احساس وجود) هر کس را که بر او موت و مرگ نوشته شده است نگه می‌دارد و نفس‌های دیگر را تا زمانی مشخص بر می‌گرداند، به راستی که در این امر برای متفکران، نشان‌هایی (از خداوند) است.»**

چنان که می‌دانیم انسان هنگام خواب احساس وجود خود را از دست می‌دهد و به قول مولوی:
 شب ز زندان بی خبر زندانیان شب زدولت بی خبر سلطانیان
 نه غم و اندیشه سود و زیان نه خیال این فلان و آن فلان
 و این همان مفهومی است که قرآن در این آیه به آن اشاره می‌کند همان که خصوصیت مشترک خواب و مرگ انسانی است.

دانشمندان، خواب را، یک حالت ناخود آگاهی در فرد نائم تعریف می‌کنند. نوعی از ناخود آگاهی که با تحریکات حسی مناسب مانند صدا کردن (تحریک حس شنوایی) یا لمس کردن (تحریک حس لامسه) به بیداری یعنی خود آگاهی فرد خواب تبدیل می‌شود. (گایتون)
 در این آیه نیز خداوند متعال به این حالت ناخود آگاهی اشاره می‌کند که در هنگام خواب همانند زمان مرگ اتفاق می‌افتد و فرد از خود بی‌خبر می‌شود. هنگام خواب، نفس و خود آدمی از او گرفته می‌شود و او دیگر از من و ما خبری ندارد تا اینکه خداوند بار دیگر او را بیدار کند و نفس و احساس خود را به وی برگرداند. آری در این رویدادها آیات و نشانه‌هایی از خداشناسی است، البته برداشت غلط از لغت «توفی» نیز به این اشتباه دامن زده است. این کلمه که به معنی گرفتن کامل چیزی است، برای گروهی این گونه تعبیر شده است که خداوند در هنگام خواب یا مرگ، نفس انسان را می‌گیرد و به نزد خود می‌برد! یا در انبار یا جای خاصی نگه داری می‌کند! این به آن شبیه است که مثلاً آیه ۲۶ سوره آل عمران را این گونه معنی کنیم که خداوند فرمانروایی را (از آسمان یا انبار خاصی) به هر کسی که خواهد می‌دهد و از هر کس که بخواهد فرمانروایی را جدا کرده و می‌کند. (و به آسمان یا خزانه و انبار خاصی می‌برد!!) یا مثلاً آیه ۲۶ سوره اعراف را که می‌فرماید: **ما برای شما لباس نازل کردیم تا خود را بپوشانید. این گونه تفسیر کنیم که لباس از آسمان می‌آید.**



و از این تعابیر در قرآن بسیار است. البته مشخص است که این تصور غلط درباره نفس نیز، از فلسفه افلاطونی وارد فرهنگ اسلامی شده است. از طرف دیگر قرآن خود خصوصیات نفس را در آیات ۷، ۸، ۹، ۱۰ سوره شمس آورده است: «سوگند به نفس (موجودیت افراد) و آنچه آن را بر پا داشت و سپس پلیدکاری و پرهیز کاری را به آن الهام نمود، به تحقیق هر کس که نفس و وجود خود را تزکیه و پاک گرداند رستگار شد، هر کس نفس خود را آلوده ساخت قطعا در باخت.»

دقت در این آیات نشان می دهد که نفس همان حالت بیداری و فهم انسان و احساس وجود او است که شخص در این حالت می تواند تقوی و فجور یا بدی و خوبی را درک کند و بفهمد و این حالت و صفت مسلماً در زمان خواب یا بی هوشی آدمی از او گرفته می شود.

مفهوم روح در فرهنگ قرآنی

در قرآن کریم در موارد متعددی از روح سخن رفته است. این کلمه گاهی در کلماتی مرکب مانند روح الامین و روح القدس بکار رفته و گاهی نیز تنها آمده است. اما مشهورترین آیه درباره روح، آیه ۸۵ سوره اسراء است. خداوند در این آیه می فرماید: **و یسئلونک عن الرّوح قل الرّوح من أمر ربّی و ما اوتیتم من العلم الاّ قليلا** «از تو از روح می پرسند بگو روح از امر و دستور پروردگار من است و به شما علم کمی داده شده است.» درباره شأن نزول این آیه در تفاسیر قرآن، از جمله تفسیر نمونه آمده است که: قریش به یهود مراجعه کردند تا آنها سؤالاتی را به قریش یاد دهند و آنان آن سؤالات را از پیغمبر گرامی پرسند، تا راستی یا عدم راستی ادعای رسالت پیامبر مشخص شود. یهود سه سوال مطرح کردند که یکی از آنها درباره روح بود. بنابراین خداوند در جواب این پرسش آیه ۸۵ سوره اسراء را نازل فرمود و اعلام داشت که شما اطلاعات کافی برای درک این موضوع ندارید. اما بنا به گفته تفسیر نمونه این پاسخ بر یهود گران آمد و از پیامبر پرسیدند که آیا این موضوع فقط درباره آنها صدق می کند؟ یا درباره خود پیامبر نیز صادق است؟ پیامبر فرمود که نه حتی ما را نیز شامل می شود!! ولی آنها افزودند: ای محمد! تو در مورد خود گمان می کنی بهره کمی از علم داری در حالی که به تو قرآن داده شده، و به ما تورات. در قرآنت آمده است کسی که حکمت به او داده شده خیر کثیر به او داده شده است. این سخنان با هم سازگار نیست! و بنابراین آیه ۲۷ سوره لقمان و ۱۰۹ کهف نازل شد و خداوند فرمود: اگر آنچه درخت و زمین است قلم شود و دریا مرکب شود سپس هفت دریای دیگر به کمک آیند و علم و کلمات خداوندی را بنویسند، علم خداوندی پایان نمی پذیرد.

چنان که گفتیم گروهی از مسلمانان از آیه یاد شده چنین برداشت می کردند که خداوند انسان را از بحث و غوررسی درباره روح منع کرده است! اما اگر شأن نزول و احادیث مربوط به آیه روح را بپذیریم و قبول کنیم که در عرض چهارده قرن بعد از نزول این آیات، اطلاعات و دانش نوع بشر افزوده شده است، آیا با اطلاعات و علم امروزی می توان به سوال مذکور پاسخ داد؟ آیا



امروز که علم انسان افزایش یافته است، قادر به درک معنی و مفهوم روح می باشد؟ آیا امروز با پیشرفت علم فیزیولوژی، درک روح برای انسان مقدور است؟
اگر روح را به همان مفهوم رایج آن در فرهنگ یونان قدیم در نظر بگیریم و یا همان مفهومی که دانشمندان اسلامی از آن به غلط به نفس تعبیر کرده اند، جواب این سؤال تا حد زیادی مثبت است. البته این تعبیر از روح از نظر لغت نیز مورد تأیید است.
علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می نویسد:

روح در لغت به معنی مبدأ حیات است که جاندار به وسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی است. بنابراین منظور یهود و قریش از روح، همان ضربان قلب ها و دم و بازدم و در نتیجه جاری شدن خون در تمام وجود انسان و رساندن خون و اکسیژن به آن و حرکت و سایر اعمال آدمی بود. آنها می خواستند بدانند که چگونه دیده ها و شنیده ها در وجود آدمی ذخیره می شود؟ آنها می خواستند بدانند که چه نیرویی باعث حرکت آنها می شود؟ اما برای مردم آن زمان که حتی در مورد آتومی وجود خود اطلاع نداشتند مسلماً توضیح درباره اینکه چگونه ضربان های قلب در گره سینوسی و دهلیزی ایجاد می شود و قلب را منقبض کرده، خون را در سراسر بدن توزیع می کند یا چگونه اطلاعاتی که انسان توسط اندام های حسی متفاوت کسب می کند در شبکه عظیم و گسترده عصبی ذخیره سازی شده، تجزیه و تحلیل می شود، غیر ممکن و مشکل بود. بنابراین خداوند اعلام نمود که به آنها علم کمی داده شده است و قادر به فهم و مفهوم روح نیستند!

در تعبیری که قرآن از روح و نفس دارد این موضوع مشخص است که روح و نفس به جز صفتی برای وجود انسان نیستند و نمی توانند جدا از جسم انسانی وجود داشته باشند و فساد و کوس رسوایی استدلالات دانشمندان و مفسرانی که به علت برداشت غلط، به دفاع از روح و نفس جداگانه ای از جسم انسان پرداخته اند دیر زمانی است که نواخته شده است. این سینا برای اثبات روحانی و غیر جسمانی بودن نفس مثلی به نام مثل انسان معلق را مطرح کرده بود که غزالی نیز آن را پذیرفته است. ابن سینا می گوید: فرض کنید شخصی به صورت انسان بالغ آفریده شود ولی در وضعی که آن شخص در یک فضای خالی جایی که بدن او نمی تواند با چیزی تماس حاصل کند و قادر به دریافت چیزی از عالم خارج نیست متولد شود. باز فرض کنید که او نمی تواند بدن خود را ببیند و اندام های تن او نیز نمی توانند یکدیگر را لمس کنند. بنابراین، او فاقد هرگونه ادراک حسی است! چنین شخصی، سخنی درباره اشیای خارجی، حتی درباره بدن خود به زبان نمی آورد اما وجود خود را به عنوان یک موجود کاملاً نفسانی تأیید می کند. اکنون باید گفت آنچه تأیید می شود با آنچه تأیید نمی شود یکسان نیست. بنابراین نفس، جوهری است مستقل از بدن. (محمد شریف^۱) اما آن چنان که همه ما می دانیم این گونه استدلال ها دیر زمانی است که با کشف سلسله اعصاب آدمی، که به همه نقاط بدن عصب دهی می کند به هم ریخته است. امروزه حتی محلی از مغز یعنی ناحیه ای از قشر آهیانه ای و پس سری فوقانی را، که محورهای مختصات

فضایی بدن را محاسبه می کند و محل دقیق هر قسمت از بدن توسط آن تعیین و چگونگی ارتباط آن با محیط معین می شود شناسایی شده است. طبق این مطالعات، انسان با ارسال علائم الکتریکی بدون وقفه عصبی از رشته های عصبی خود، قادر به درک محل قرار گرفتن اعضای بدن خود، بدون نگاه کردن یا ملامسه است. حتی نشان داده شده، در صورتی که این قسمت از مغز تخریب شود انسان قادر به تشخیص مختصات فضایی بدن خود نیست. (گایتون)

گروهی دیگر از مفسران برای ثابت کردن عنصر غیر مادی و روحانی برای نفس این سؤال را از طرفداران نظریه مادی بودن روح کرد که اگر نفس جسمانی است و مغز که نیم کیلو بیشتر نیست محل ذخیره اطلاعات است چگونه این همه اطلاعات که ما از کودکی در آن ذخیره می کنیم در آن جای می گیرد؟ البته با پیشرفت علم کامپیوتر به این سوال پاسخ مناسب داده شده است و اکنون با اندکی پیشرفت در این علم، دیسکت هایی به بازار عرضه می شوند که وزن آنها بیش از یکصد گرم نیست و با این همه اطلاعات یک کتابخانه بزرگ در آن ذخیره شده است.

اندکی دقت در کتاب ها، نوشته ها، تفاسیر و ترجمه هایی که درباره روح و نفس نوشته شده است، نشان می دهد که این تفاسیر و ترجمه ها و تعبیر نه با قرآن و نه با علم امروزین مطابقت دارند و این اشتباه به علت اشتباهات تاریخی مسلمانانی همچون ابن سینا و امام غزالی رخ داده است. غزالی می گوید:

بر من اشکال می گیرند که تو در کتاب احیا (احیاء العلوم)، نفس و روح را به یک مفهوم تلقی می کنی! در حالی که جای دیگر در میان آنها فرق و تفاوت می بینی. من در پاسخ آنها می گویم: نفس و روح یک چیز است و این سخن با آنچه درباره تفاوت آن دو گفته ایم تناقضی ندارد. (عبدالکریم عثمان)

البته ما نشان دادیم که نفس و روح از نظر قرآن کاملاً متفاوتند. هم چنان که گفتیم خداوند در سوره شمس خصوصیات نفس را بر می شمارد، در حالی که در پاسخ سوال مردم درباره روح در سوره اسراء، از پاسخ اجتناب می نماید. آیا از این واضح تر و آشکارتر می توان متفاوت بودن روح و نفس را از نظر قرآن بیان کرد؟ غزالی در کیمیای سعادت درباره اهمیت نفس در اسلام یک حدیث و یک آیه از قرآن را می آورد و این گونه می گوید:

بدان که کلید معرفت خدای تعالی، معرفت خویش است و برای این گفته اند که هر کس نفس خود را شناخت به تحقیق خدای خود را شناخته است. و قرآن فرموده است به زودی آیات و نشانه های خود را در بیرون (آفاق) و در خودتان (نفستان) به شما نشان خواهیم داد. اما غزالی در ادامه بحث با توجه به عدم اصالت تفکراتش که خیلی از دانشمندان و فیلسوفان نیز نوشته اند (محمد شریف^۲) و با وجود آنکه خداوند آیات خود را در بیرون و در درون وجود انسان همان گونه که وعده داده بود در قرآن نشان داد و این آیات و نشانه ها را در سرتاسر قرآن ذکر کرد و همه این آیات حس کردنی و لمس کردنی و تعقل کردنی بودند،

چنین ادعا می کند که منظور از نفس این تن و جسم قابل رویت نیست! زیرا هر آنچه ما در بدن خود مانند قلب یا سایر اندام ها داریم، ستوران و حیوانات نیز دارند!

و می گوید:

اگر خواهی که خود را بشناسی، بدان که تو را که آفریده اند از دو چیز آفریده اند یکی از کالبد ظاهر است که آن را تن گویند و وی رابه چشم ظاهر بتوان دید، و دیگر معنی باطن که آن را نفس و جان و دل و روح گویند و آن نه گوشت است که در سینه نهاده است که آن را قدر (ارزشی) نباشد! و آن ستوران و مرده را باشد! و حقیقت دل از این عالم نیست و بدین عالم غریب آمده است و به راه گذار آمده است! و آن را به بصیرت باطن بتوان شناخت و به چشم ظاهر نتوان دید و حقیقت تو آن معنی باطن است!!

در پایان لازم است به چند سؤالی که احتمالا بعد از مطالعه این مقاله پیش خواهد آمد نیز پاسخ گویم. از کسانی شنیده ام که می گویند روح غیر مادی است زیرا خداوند وقتی خواست آن را به وجود انسان بدمد از آن به روح من، روحی تعبیر کرد. غزالی در این مورد می گوید:

خداوند متعال کلمه «روحش را به خود منسوب ساخته ﴿ففخخت فیه من روحی﴾ پیداست خدا برتر از آن است که جسم و عوارض جسم را به خود منسوب دارد، چون جسم و عرض، پست و فرومایه و تغییر پذیر و سریع الزوال و فاسد شدنی است! (عبدالکریم عثمان)

در پاسخ این افراد باید گفت اگر تعبیر من برای خدا نشانگر غیر مادی بودن چیزی باشد پس باید خانه کعبه که از آن به خانه من، «بیتی» نام برده شده است یا از نعمت من، «نعمتی» و بندگان من، «عبادی» و باغ من، «جنتی» و پیغمبران من، «رسلی» نیز چنین برداشت شود که خانه خدا و نعمت هایش و باغش و پیامبرانش و بندگانش غیر مادی اند! از طرف دیگر، اگر خداوند که غیر مادی است، روحی در وجود خود داشته باشد باید نیامند آن باشد و این با صمدیت خداوند تناقض دارد. گروهی می پرسند: پس روح الامین و روح القدس با این تعبیر چه مفهومی پیدا می کنند؟ باید اذعان کنیم که اطلاعات ما درباره فرشتگان بسیار کم است با این همه اگر روح رابه عنوان توان و قدرت و حرکت در نظر بگیریم اسم هایی مانند روح الامین یا روح القدس به این مفهوم خواهند بود که این فرشتگان دارای توان زیادی هستند و این توان و قدرت آنها به علت امانت داری و تقدسشان به آنها داده شده است. فرشتگانی که در شب قدر به امر و دستور پروردگار به همراه روح نازل می شوند نیز می توانند همین صفت را داشته باشند.

سؤال دیگری که از این مقاله ممکن است برخیزد چگونگی نشور و خیزش انسان هاست. ما تاکنون این گونه شنیده ایم که در روز رستاخیز روح ها که بیرون از تن (در هوا و آسمان) بودند به تن و جسم انسان برخواهند گشت. هم چنان که گفتیم این تعبیر از روح، از فلسفه یونانی وارد اسلام شده است اما سؤال این است: آیا در قرآن تأییدی بر این ادعا وجود دارد؟ اگر دارد پس چگونه انسان ها در رستاخیز زنده می شوند؟

آری در قرآن در موارد متعدد بر این ادعا تأیید وجود دارد. اول این که در قرآن به هیچ وجه گرفتن روح هنگام مرگ مطرح نشده است و آنچه مطرح شده است گرفتن نفس در هنگام مرگ است که آن هم همان گونه که گفتیم گرفتن خود آگاهی انسان است همان که هنگام خواب نیز اتفاق می افتد. از طرف دیگر در سوره یس آیات ۵۱ و ۵۲ می فرماید: «و میدمه شد در صور و مردم از قبرهای خود به سوی پروردگارشان شتافتند و گفتند ای وای بر ما! چه کسی ما را از قبر و مرقدمان زنده کرد؟» یا این خود دلیلی واضح بر آن نیست که انسان ها در قبر خود بودند و بیرون از قبر، روح یا چیز دیگری در این مدت نبوده است؟ در آیه ۷ سوره حج می فرماید: «و قیامت آمدنی است و در آن شکی نیست و خداوند کسانی را که در گورها خفته اند، بر می انگیزد.» آیا با این همه وضوح باز هم ما باید پیرو افلاطون باشیم و بگوییم هنگام مرگ، روح انسان از جسم او جدا می شود و انسان دو تکه می شود؟! در آیه ۴ و ۵ انفطار می فرماید: «و چون گورها زیرو رو شود هر کس بداند که چه چیزی پیش داشته و چه چیزی را فرو گذاشته است.» در آیه ۹ العادیات می فرماید: «آیا درباره زمانی که هر چه در گورها است زنده می شود اطلاع ندارد؟!» در آیه ۲۱ عبس می فرماید: «سپس او (انسان) را بمیراند و در قبر کرد؟» آنهایی که کتاب ها و مقالات متعدد درباره جدا شدن روح از بدن به عنوان کتاب اسلامی و تبلیغ اسلام نوشته اند مشخص نمایند که به غیر از فلسفه افلاطونی از کدام آیه قرآنی استفاده کرده اند؟ در آیه ۲۵ سوره اعراف که موضوع هبوط انسان مطرح است خداوند می فرماید: «شما در زمین حیات می یابید، در آن می میرید و از همان مبعوث می شوید.» در کجای قرآن، از به ملکوت پیوستن روح آدمی سخن آمده است؟!!

اما درباره نشور و زندگی دوباره انسان در قرآن کریم، در آیات متعددی، زندگی دوباره و بعث انسان، به زنده شدن و حیات دوباره زمین تشبیه شده است. زمین خشک و مرده با ریزش باران رحمت الهی، زنده شده و جان می گیرد. آری نشور این گونه است. از این گونه آیات می توان آیات ۵۷ سوره اعراف، ۱۹ سوره روم و ۹ سوره فاطر را نام برد. هم چنان که می دانیم گیاهی که خشک می شود و می میرد ریشه ای از آن در زمین باقی می ماند تا در آینده سبز شود و جان بگیرد! محدثان اسلامی اصطلاحی دارند که به آن «عجب الذنب» می گویند که علمای زیادی درباره آن اظهار نظر کرده اند. در لسان محدثان، «عجب الذنب» به عنوان امر باقی از قسمت مادی وجود انسان است که بعد از مرگ اتفاق می افتد. (یحیی یثربی) پس چرا مسلمانان برای یافتن آن نکوشیدند؟ پس چرا مسلمانان از اولین کسانی که درباره ژن و کروموزم تحقیق می کنند محسوب نشدند؟ امروز معتقدند که ممکن است روزی دایناسورها که میلیون ها سال پیش منقرض شده اند دوباره برگردند زیرا سلول های خون آنها که دارای هسته و در نتیجه کروموزم هستند در روی سنگها هنوز باقی مانده اند و در صورتی که غذای این کروموزم ها تامین شود می توانند رشد کرده و باعث ظهور دوباره دایناسورها گردند! مگر نه این است که ما خودمان تنها از یک سلول تخم در زیر بارش شدید ترشحات رحمی مادرمان بوجود آمدیم، سلولی که برای دیدن آن میکروسکپ

قوی نیاز بود، در حالی که بیشتر همان سلول به عنوان غذا محسوب می گردید!
این جانب با توجه به اینکه درباره نحوه خیزش و بعث انسان در قیامت بر اساس قرآن و احادیث، قبلا در روزنامه کیهان مقاله مفصلی نوشته ام در اینجا علاقه مندان را به مطالعه همان مقاله دعوت می کنم.

در پایان دوست دارم بگویم که پیشرفت علم، ما را به نقطه ای از زمان رسانده است که ما بهتر می توانیم قرآن را بفهمیم ولی باید علمای دینی ما و مفسران ما در کسب علوم تجربی بکوشند. از طرف دیگر باید دیدگاه های غلطی را که به اسم اسلام و قرآن در ذهن خود و جامعه القا کرده ایم تغییر دهیم و این شاید بهترین تعبیر برای اصلاحات مذهبی باشد. روزگاری برتراند راسل درباره نظریه های فیزیکی قرن اخیر یعنی فیزیک کوانتوم و نسبیّت و عدم درک آن توسط فلاسفه، این گونه گفته بود که:

من فکر نمی کنم که فرآورده های قرن ما در نسبیّت یا نظریه کوانتوم، تأثیر قابل ملاحظه ای روی فلسفه گذاشته باشد. اما من این را تقصیر فلاسفه می دانم که غالبا لازم ندانسته اند فیزیک جدید را خوب یاد بگیرند. من امیدوارم که تعداد روز افزونی از فلاسفه با گذشت زمان آگاه شوند که ندانستن فیزیک، هر فلسفه ای را عقیم می کند. (مهدی گلشنی)

اما درباره قرآن و در نتیجه اسلام، من بر کلّ علوم تجربی تکیه کرده و می گویم: فرورده های علوم تجربی در قرن های اخیر، قابل ملاحظه ای در درک قرآن و دین توسط دانشمندان دینی ما داشته باشد و عدم آشنایی با این علوم، درک انسان پویایی و جاودانگی خارج کرده، آن را ضد تمدن و فرهنگ جلوه می دهد، در حالی که دقت در قرآن خلاف آن را نشان می دهد.

۱. ارسطو، درباره نفس / ترجمه ع. م. د. انتشارات حکمت، چاپ سوم: ۱۳۶۹.
۲. الفاخری، حنا و خلیل الجبر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی / ترجمه عبدالمحمد آبی / ۵۶-۵۸، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم: ۱۳۷۷.
۳. ناصر رسولی بیرامی، زندگی دوباره از دیدگاه قرآن و دانش امروزی / کیهان ۲۵ فورودین ۱۳۷۹.
۴. محمد شریف ۱، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه زیر نظر نصرالله پورجوادی، ۶۹۴/۱، مرکز نشر دانشگاهی (۱۳۶۲).
۵. همان، ۵۶/۲.
۶. عبدالکریم عثمان، روانشناسی ازدیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی (دقت اول - مفهوم نفس و روان انسان)، ترجمه سید محمد باقر حجتی / ۵۷، ۱۱۰، ۱۷۴، ۲۰۲، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی - چاپ هشتم: ۱۳۷۳.
۷. ابوحامد امام محمد غزالی طوسی، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو، ۱/۱۳ و ۱۵، انتشارات علمی و فرهنگی چاپ هشتم: ۱۳۷۸.
۸. دبلیو. کی. سی، گاتری، افلاطون (قوانین، آثار، منقول، نامه ها، اصحاب)، ترجمه حسن فتحی / ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۳۱۹، انتشارات فکر روز، چاپ اول.
۹. آرتوار گایتون، فیزیولوژی پزشکی، ترجمه فرخ شادان، ۸۳۷/۲، ۸۳۸، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۱۲۳، انتشارات شرکت سهامی چهر: ۱۳۷۸.
۱۰. مهدی گلشنی، دیدگاه های فلسفی فیزیکدانان معاصر / ۳۱۴، چاپ دوم، مرکز نشر فرهنگی مشرق (۱۳۷۴).
۱۱. دیویدسی لیندبرگ، سرآغازهای علم در غرب، ترجمه فریدون بدره ای / ۲۹۹، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی: ۱۳۷۷.
۱۲. حسین نصر، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام / ۱۵-۱۶، انتشارات شرکت سهامی کتاب های جیبی: ۱۳۵۲.
۱۵. یحیی پیری، مقدمه و پی نوشت کتاب الهیات نجات، نوشته ابو علی سینا / ۱۱ و ۳۷۸ انتشارات فکر روز، چاپ اول: ۱۳۷۷.

